



www.roshdmag.ir ISSN: 1606.9064

دانش آموز

ماهنامه آموزشی و تربیتی

دوره ی چهل و چهارم • اردیبهشت ماه ۱۴۰۵
شماره ی پی در پی ۳۶۸ • ۳۲ صفحه
قیمت: ۲۵۰,۰۰۰ ریال

دُرست روی قلبم آیین دکمه های صورتی



دستبند همکاری



خانم های از شکلات نوش جر پره ی گنج



- ماهانمای آموزشی و تربیتی اجتماعی و فرهنگی
- برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی
- دوره‌ی چهل و چهارم • اردیبهشت ۱۴۰۵ • شماره‌ی ۸
- شماره‌ی پی‌درپی ۳۶۸
- مدیر مسئول: سید سعید بدیعی
- سرمدبیر: شهرام شفیعی
- مدیر هنری: کورش پارسنازاد
- مدیر داخلی و نسخه‌پرداز: سعیده نادرپور
- طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
- طراح عنوان‌ها: فاطمه خدابخشی
- ویراستار: فرید بهنوا
- شورای برنامه‌ریزی: دکتر حسین شاهوردی
- دکتر احمد اسماعیلی نراقی، سمیه قلی‌زاده
- کارشناس شعر: کبری بابایی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- چاپ و توزیع: شرکت افست
- نشانی دفتر مجله: تهران، ایران‌شهر شمالی، پلاک ۲۷۰
- تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹
- قضاها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲۲
- صندوق پستی: ۳۳۳۱

قرآن کریم، سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۹

آنچه را پنهان می‌کنید یا آشکار می‌سازید، خدا به آن آگاه است.



کاتال مجله‌ی رشد دانش‌آموز
@roshd_daneshamooz
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم
می‌توانی عکس آثار تولیدی خود
در ارتباط با مجله، مثل کار دستی،
آشپزی و ... را برای این کاتال
بفرستی.



نظر سلجی
nazar.roshdmag.ir
با پوشش این رزمینه می‌توانی
وارد صفحه‌ی نظرسلجی ما
شوی و اگر نظر یا پیشنهادی
داری برای ما بفرستی.



https://fororosh.roshdmag.ir
وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد



www.roshdmag.ir/31a
ارتباط با مرکز بررسی آثار



پیروزی همین جاست زیرساخت‌های ما: رؤیاهای بچه‌ها

همه‌ی خوبی‌ها، اختراعات و پیشرفت‌ها از رؤیاهای بچه‌ها آغاز شده‌اند. زنده‌بودن یک ملت، به زنده‌بودن رؤیاهای بچه‌هاست. وقتی کوچک هستیم، دانشمند، مخترع یا هنرمندیم. مهم این است که کم‌کم با بزرگ‌شدن، رؤیاهایمان را از دست ندهیم. دشمنان ایران رؤیاهای بچه‌ها را هدف می‌گیرند. پیروزی ما در جنگ، از جایی آغاز می‌شود که بچه‌ها به پیروزی ایران فکر می‌کنند.

شما بچه‌ها امروز در خیالتان مشغول تمرین همه‌ی کارهایی هستید که در آینده انجام خواهید داد. دشمن از این تمرین دل خوشی ندارد. او می‌خواهد با صدای هواپیماها و موشک‌هایش، رؤیاهای شما را خط‌خطی کند. رزمندگان ما از مدرسه‌ها و خانه‌ها دفاع می‌کنند تا بچه‌ها بتوانند سیب‌ها، رودخانه‌ها و کوه‌ها را نقاشی کنند.

وقتی بزرگ شوی، آرزو می‌کنی که باز هم مثل آن وقت‌ها بتوانی تعجب کنی و بتوانی باز هم بخندی. تعجب، خنده و پرسش، گنج‌های بچه‌ها هستند. دشمن به دنبال این گنج‌ها می‌گردد تا آن‌ها را برای خودش بردارد. زیرساخت‌های اصلی ما، همان امیدها، آرزوها و شادی‌های بچه‌هاست.

شما بچه‌ها در بازی‌هایتان چیزهای زیادی را اختراع می‌کنید. بیا هیچ وقت به هیچ کس نگوئیم که هواپیما، قطار، هوش مصنوعی، آب‌پاش و چیزهای دیگر را ما اختراع کرده‌ایم! ما پیروز می‌شویم زیرا من و تو هنوز بلدیم بازی کنیم و هنوز هم می‌توانیم چیزهای تازه بسازیم. پیروزی همین جاست. ■

دُرست روی قلبم

یادبود دختران شهید میناب

آن روز مدرسه پُر از جشن و گل‌های صورتی بود. اما ناگهان نه پنجره‌ای بود و نه آسمانی. خنده‌ها در دود زندانی شدند. خدایا دفترهای نقاشی، طاق‌آتش را ندارند. حالا به جای بچه‌ها، در حیاط مدرسه فقط باد می‌دود.

انگار مدرسه پیراهن سیاه پوشیده بود. دریا از تشنگی فریاد می‌کشید. مردم زیر خاک و آجر، به دنبال لبخند می‌گشتند. هر مُشت خاک‌آلود، یک تکه از آسمان را محکم گرفته بود. روز به رنگ خون درآمده بود. دیوار مدرسه پر از زخم و گل‌سرخ شد.

اما مادرت رنگ چشم‌های تو را فراموش نخواهد کرد دخترم. پیشانی‌ات آسمان بود. دیگر باید آسمان را ببوسم. او دیگر به خانه برنخواهد گشت. هر بهار به دنبال گلی بگرد که خانه‌ی او شده است.

کتاب فارسی اول دبستان را دوست دارم دخترم. الفبای نام تو را با این کتاب یاد گرفته‌ایم. مدرسه آتش گرفت. پرنده‌ها به باغ‌های آسمان رفتند. یک دکمه‌ی صورتی از تو برای هم‌شاگردی‌ات به یادگار ماند. هم‌شاگردی‌هایت دکمه‌های صورتی را روی قلبشان می‌دوزند.

آن‌ها بچه‌ها و درخت‌ها را سوزاندند. آن‌ها بچه‌ها و کوله‌پشتی را دوست ندارند. ورود آهن داغ و نفرت به مدرسه ممنوع است. هیچ کبوتری شیشه‌ی کلاس را

نی‌شکنند. نسیم مهربان، دفترچه‌ی دخترک را ورق می‌زد. انفجار، رؤیاهای دخترک را پاره‌پاره کرد.

ما امشب به تاریکیِ مدرسه برمی‌گردیم. شاید خورشید هم به مدرسه برگردد. بچه‌ها امشب در خانه‌ی تازه مه‌بان شده‌اند. بچه‌ها در رختخواب‌های مه‌بانی، بازیگوش می‌شوند. فرشته‌ها امشب برای بچه‌ها قصه می‌گویند. بچه‌ها باید بخوابند. فردا باید تا ته کشتزارهای سبز بهشت بدوند.

بچه‌ها دوباره آب را خواهند نوشت. شاید دختری قبل از انفجار تشنه بوده است. دریا را روی دیوار مدرسه نقاشی خواهیم کرد. بچه‌ها به جای نقطه‌ها خورشید می‌گذارند. به یاد، روی پیراهنم یک دکمه‌ی صورتی خواهم دوخت. درست روی قلبم.



آیین دکمه‌های صورتی

عکس‌های خود را با دکمه‌های صورتی روی قلبتان برای رشد دانش‌آموز بفرستید.
daneshamooz@roshdmar.ir



جوانمردان نجات می دهند

در آن وقت، محمّد(ص) هنوز به پیامبری نرسیده بودند. با این حال، وقتی از این ستم باخبر شدند، بسیار غصه خوردند. رگ آبی رنگی در میان پیشانی ایشان دیده شد که نشانه‌ی خشم بود. محمّد(ص) از قریش خواست تا به داد غریبه برسند و او را به حقش برسانند تا جنگی برپا نشود. سخنان محمّد(ص) در بین مردم اثرگذار بود. جوانان قریش با محمّد(ص) هم‌قسم شده بودند که از مظلوم دفاع کنند. این بار هم آن‌ها با دعوت محمّد(ص) متحد شدند و به کمک مرد غریبه آمدند. محمّد(ص) و جوانان مکه به سوی خانه‌ی آن تاجر ستمگر رفتند و آنجا را محاصره کردند. محمّد(ص) از تاجر خواست دختر را صحیح و سالم به پدرش برگرداند. - حتی یک مو هم نباید از سر دختر، کم شده باشد.

آن سال مرد غربی با دخترش از صحرای جنوب به مکه آمده بود. تاجری از شهر مکه به غلامانش دستور داد دختر را بدزدند. پدر بال‌بال می‌زد و کاری از دستش برنمی‌آمد. مکه در آن روزگار نا امن بود. هر قبیله فقط از خودش در برابر دزدان و تجاوزگران دفاع می‌کرد. دعوای داخل قبیله هم با داوری رئیس قبیله حل می‌شد. اگر در مکه به غریبه‌ای ظلم می‌شد، نمی‌توانست با قبیله‌ی قریش بجنگد. قریش متحد بود و غریبه کسی را آنجا نداشت. مرد عرب چاره‌ای نداشت جز اینکه به صحرا برگردد. او باید از اعضای قبیله‌ی خود می‌خواست تا شمشیر به دست گیرند. آن‌ها باید به مکه می‌آمدند و دختر را با جنگی خونین پس می‌گرفتند. اما مرد غریب می‌دانست که قبیله‌ی کوچکش نمی‌تواند با قبیله‌ی بزرگ قریش بجنگد.

◆ نویسنده: نقی سلیمانی

◆ تصویرگر: ایلا بدر عظیمی

۶ رسم ظالمانه در زمان جاهلیت

- ۱ پرستش سنگ و چوب و شریک گرفتن آنها به جای خدا
- ۲ به بردگی گرفتن پسران یا به کنیزی گرفتن دختران خانواده‌هایی که پول نداشتند قرض خود را بدهند.
- ۳ زنده به گور کردن نوزادان دختر
- ۴ مجازات کردن همه‌ی اعضای یک قبیله به جای کسی که قتلی انجام داده بود.
- ۵ فخر فروشی و نازیدن به تعداد بیشتر افراد یک قبیله حتی با شمردن مرده‌هایشان
- ۶ جنگ‌های زیاد بر سر کوچک‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین چیزها. برای مثال بر سر یک میمون!



تاجر ثروتمند نگاه موزیانه‌ای به آنها انداخت. کمی این‌دست و آن‌دست کرد و بالاخره گفت: «جوانان! یک شب به من مهلت دهید. من فردا صبح، دختر را به پدرش تحویل می‌دهم.»

محمد(ص) و جوانان قُزیش نپذیرفتند و گفتند که جای هیچ درنگی نیست. آنها از خشم سُرخ شده بودند و دندان می‌فشردند. تاجر ظالم به ناچار دختر را رها کرد. پدر از شدت شادی اشک می‌ریخت و آفرین آفرین می‌گفت.

چشمان گروه جوانمردان از شادی و سُرُئلندی، می‌درخشید. به این ترتیب، محمد(ص) توانست آرام‌آرام راه تازه‌ای را آغاز کند. تا آن موقع، در عربستان به جای یک نفر، یک قبیله را مجازات می‌کردند. حالا بی‌هیچ جنگی حق به حقدار رسیده بود. ■

برنامه‌های خانم‌ها و آقایان شیر

رمز موفقیت شیرها: اعتماد، همکاری و احترام



۸ تا ۱۰ صبح

مرزبانی و غرّش‌های بلند

شیر نر وظیفه‌ی مهمی دارد: حفاظت از خانه. او با ادرار کردن روی درختان یا پنجه‌کشیدن بر زمین، قلمرو را علامت‌گذاری می‌کند. شیر نر با این کار به دیگران می‌گوید: «اینجا برای ماست!»

شیر نر گاهی با یک غرّش بلند، قدرت‌نمایی می‌کند. این غرّش تا حدود هشت کیلومتر دورتر شنیده می‌شود!



رابطه‌ی شیر با گله بر اساس اعتماد، همکاری و احترام است. دوست دارید با یک روز از زندگی قدرتمندترین نوع گربه‌ها آشنا شوید؟ زندگی شیرها همیشه دویدن و شکار نیست. بیایید ۲۴ ساعت همراه یک گله‌ی شیر باشیم.

۶ تا ۸ صبح

بیداری در سپیده‌دم

وقتی خورشید نارنجی طلوع می‌کند، شیرها بیدار می‌شوند. آن‌ها عاشق هوای خنک هستند. اولین کاری هم که انجام می‌دهند، بررسی محیط است. آن‌ها با گوش‌های تیز و بینی قوی بررسی می‌کنند که آیا غریبه‌ای در اطراف هست یا نه. حالا وقت گفتن «صبح‌بخیر» است. شیرها با مالیدن سرهایشان به یکدیگر و بوکشیدن، اعضای گله را حاضر-غایب می‌کنند. گله‌ی شیرها یک خانواده‌ی بزرگ و صمیمی است. ماده‌ها معمولاً مسئولیت شکار و پرورش فرزندان را بر عهده دارند. یک یا چند شیر نر هم وظیفه‌ی دفاع از امنیت خانواده را انجام می‌دهند.



۱۲ ظهر تا ۵ عصر

چرت طولانی!

خورشید که به وسط آسمان می‌رسد، هوا به شدت گرم می‌شود. شیرها استراحت و صرفه‌جویی در انرژی هستند. آن‌ها زیر سایه‌ی پهن درختان دراز می‌کشند. جالب است بدانید شیرها قهرمان خوابیدن هستند. آن‌ها حدود ۱۸ تا ۲۰ ساعت در شبانه‌روز استراحت می‌کنند! البته یکی از شیرها نیمه‌هوشیار می‌ماند تا مراقب گله باشد.



۱۰ تا ۱۲ ظهر

شهربازی برای توله‌ها

بزرگ‌ترها با آرامش این طرف و آن طرف می‌روند. توله‌شیرها هم بازی را آغاز می‌کنند. این بازی‌ها فقط برای تفریح نیست. آن‌ها با دنبال کردن دُم مادرشان یا گشتی گرفتن با هم، مهارت‌های شکار و دفاع را یاد می‌گیرند.



۵ عصر تا ۸ شب

عصرانه و برنامه‌ریزی برای شکار

با خنک شدن هوا، چرت‌های طولانی به پایان می‌رسد و خمیازه‌های کش‌دار شروع می‌شود. حالا زمان «کار» است. ماده‌شیرها شکارچیان اصلی و ماهر گله‌اند. آن‌ها از دور، گله‌های گورخر یا شکارهای دیگر را زیر نظر می‌گیرند.

پس از شکار، ابتدا شیرهای نر سر سفره می‌روند. آن‌ها وظیفه‌ی سنگین دفاع از گله را بر عهده دارند و باید همیشه سیر و آماده باشند. بعد از اینکه نرها سیر شدند، نوبت به شکارچیان شجاع، یعنی ماده‌ها می‌رسد. کوچک‌ترها هم آخرین کسانی هستند که غذا می‌خورند. آن‌ها از همین سن یاد می‌گیرند که برای به دست آوردن غذا باید قوی باشند.

۸ شب تا ۶ صبح

فعالیت در تاریکی



شیرها در تاریکی دید بسیار خوبی دارند. آن‌ها شش‌برابر بهتر از انسان‌ها می‌بینند! شب‌ها برای آن‌ها زمان اصلی فعالیت، جابه‌جایی و شکار گروهی است. در پایان شب، تمام اعضای گله دوباره دور هم جمع می‌شوند و در کنار هم می‌خوابند. خوابیدن در کنار هم، شیرها را گرم نگه می‌دارد و باعث می‌شود هیچ دشمنی به گله نزدیک نشود.



زبان شیرها را یاد بگیریم

شیرها به صورت گروهی زندگی و شکار می‌کنند. بنابراین حرف زدن آن‌ها با هم بسیار اهمیت دارد. آن‌ها چطور با هم حرف می‌زنند و نقشه می‌کشند؟! شیرها از نوعی زبان بدن مخصوص استفاده می‌کنند.

♦ **حرکت گوش‌ها:** وقتی شیر ماده گوش‌هایش را کاملاً می‌خواباند: «آماده‌ی حمله باشید!»

♦ **علامت دادن با دُم:** نوک دُم شیرها یک منگوله‌ی سیاه‌رنگ دارد. شیرها با علائم مخصوص دُم، مسیر و زمان حرکت را به هم نشان می‌دهند.

♦ **ارتباط چشمی:** شیرها با نگاه کردن به هم، مشخص می‌کنند چه کسی باید از کدام طرف حمله کند.

♦ **افراشتن یال:** «آماده‌ی جنگ هستم.»

♦ **غرش:** «آماده‌ی دفاع هستم. شاید هم آماده‌ی ازدواج!»

♦ **لیسیدن:** «من توله‌هایم را دوست دارم.»

♦ **خوابیدن به پشت:** «آرامش و امنیت برقرار است.»



جزئیات

خارش



◆ نویسنده: شهرام شفیعی
◆ تصویرگر: ستاره محمّدی

برای استراحت به جزیره آمده. ما باید با غذای خوب و ژله‌ی لیمویی و رومیزی سفید از او پذیرایی کنیم. دکتر برای این نیست که یک نفر این سرش را بگیرد و یک نفر هم آن سرش را و شروع کنند به کشیدن!

مامان عینک طلایی‌اش را روی بینی ظریفش بالا داد و گفت: «یک ساعتی می‌شود که دکتر را قایم کرده‌ایم. طفلکی هر وقت پادشاه را می‌بیند، به شغل لوله‌کشی علاقه‌مند می‌شود!»

بابونه به عمو جان گفت: «مهمان‌ها رفته‌اند توی باغ قدم بزنند. دکتر هم زیر درخت زردآلو نشسته و کتاب می‌خواند.»

من گفتم: «یعنی دورترین درخت باغ از اتاق پادشاه!» پادشاه وسط سرش را با انگشت شست خاراند. بعد گفت: «پس می‌رویم زیر درخت زردآلو! امروز من یک دکتر برای خودم دارم و همه‌اش مال خودم است!» بابونه از مامان پرسید: «مگر دکتر ساندویچ کره و عسل است؟!»

پادشاه به طرف درخت زردآلو راه افتاد و ما هم دنبالش رفتیم. وقتی دکتر پادشاه را از دور دید، پرید و پشت درخت قایم شد. پادشاه با صدای بلند به زن عمو گفت: «خانم جان، باید این زردآلوهای رسیده را از زیر درخت جمع کنیم.»

زن عمو هن‌وهن کرد و گفت: «کدام زردآلوها را می‌گویی؟! من زیر درخت، هیچ زردآلویی نمی‌بینم!» پادشاه لبخندی زد و گفت: «صبر کن! زردآلوهای این

چند روز پیش، توی کاخ سلطنتی بی‌تربیت‌ها مهمان داشتیم. پادشاه بی‌تربیت‌ها با چکمه‌های پلاستیکی‌اش شلپ‌شلپ‌کنان از قفس اردک‌ها آمد بیرون. پادشاه بلافاصله فهمید مهمان‌ها آمده‌اند، چون موقع مهمانی چشم‌های مامان و زن عمو درشت‌تر می‌شود و دهانشان

کوچک‌تر! تازه، بیشتر از همیشه هم پلک می‌زنند! عمو جان پادشاه به زن عمو گفت: «پس مهمان‌ها آمده‌اند! خودم متوجه شدم که دکتر هم آمده. حالا می‌توانم برای خارش زانوهایم از دکتر دارو بگیرم.» زن عمو گفت: «عزیز جان، مگر زانوهایت می‌خارد؟» نه، اها شاید یک روزی بخارد... این تنها قسمت بدن من است که نمی‌خارد!

بابونه آبمیوه‌ی پاکتی‌اش را با نی مکید و از پادشاه پرسید: «شما از کجا فهمیدید دکتر آمده؟!»

پادشاه با صدایی مطمئن، مثل صدای سیم‌ظرف‌شویی جواب داد: «معلوم است از کجا فهمیده‌ام بچه‌ی خش‌خشو! دکتر هر وقت می‌آید، از ترس من می‌رود قایم می‌شود! اگر نیامده بود، الان اینجا روبه‌رویم ایستاده بود!»

همه با تعجب به پادشاه نگاه کردیم. زن عمو سرش را انداخت پایین و با ناامیدی گفت: «بله، یک ساعتی می‌شود که دکتر و بقیه‌ی مهمان‌ها تشریف آورده‌اند. اقا خواهش می‌کنم هی دکتر را بترید یک گوشه و از او نخواهید برایتان دارو بنویسد! این دکتر بخت برگشته،



قسمت‌های قبل را با رمزیننه بخوانید.

جزیره در پنج ثانیه رشد می‌کنند!»

پدرم گفت: «اما این درخت چنار است، عموجان!»

از بچگی به تو یاد داده بودم این درخت چنار است تا زردآلوهایش را نخوری!

پدرم این حرف را نشنیده گرفت. عموجان همان‌طور که به زمین نگاه می‌کرد، رفت پشت درخت. وقتی با دکتر روبه‌رو شد، یقه‌ی او را گرفت و گفت: «نگفتم؟! بفرمایید! اینجا یک زردآلوی گنده از درخت افتاده پایین!»

جناب پادشاه، از نظر علمی من زردآلو نیستم؛ من هشت سال توی دانشکده‌ی پزشکی درس خوانده‌ام!»

اگر زردآلو نباشی، واقعاً توی دردرس افتاده‌ای! من یک‌عالمه بیماری دارم که باید هم‌ماش را خوب کنی! از شست‌پایم شروع می‌کنیم که به‌اندازه‌ی جنگ ویتنام درد می‌کند! بیا برایم دارو بنویس، دکتر جان!

پادشاه تندتند کفش و جوراب پای راستش را درآورد تا دکتر معاینه‌اش کند. یعنی انگشت‌هایش را تا سه‌سانتی‌متری چشم‌های دکتر بالا آورد و باز و بسته کرد. مامان با حرص و جوش گفت: «جناب پادشاه! انگشت‌های پایتان دارند می‌خورند به غدد آشکی آقای دکتر!»

آخ! شست پای راستم خیلی درد می‌کند دکتر! اما عجیب است: یک ساعت پیش شست پای چپم درد می‌کرد!

بابا فکری کرد و به پادشاه گفت: «شاید شست پای چپتان را اشتباهی گذاشته‌اید توی کفش راستان!»

دکتر، بدون اینکه قصد شوخی داشته باشد، از پدرم پرسید: «می‌خواهید اول شما را معاینه کنم?!»

پادشاه گفت: «نه، خودم اول این دکتر را زیر درخت زردآلو پیدا کرده‌ام!»

دکتر بینی‌اش را گرفت و گفت: «بسیار خب جناب پادشاه. دستوری را که می‌نویسم موبه‌مو اجرا کنید تا خوب شوید: از این به بعد تلاش کنید پاهایتان بوی مرگ دسته‌جمعی قورباغه‌ها در مرداب را ندهد!»

پادشاه بی‌تربیت‌ها کمی با سبیل بزرگش بازی کرد و بعد گفت: «شاید هم شست دستم بود! اصلاً فکر می‌کنم پای اسب کرایه‌ای بود! به هر حال خودت همه‌چیز را معاینه کن، دکتر جان!»

دکتر به درخت زردآلو نگاه کرد و آه کشید. بابونه با دل‌سوزی از او پرسید: «دوست دارید زردآلو باشید آقای دکتر?!»

بعد از معاینه‌ی پاها و خوردن ناهار، دکتر رفت طبقه‌ی بالا تا کتاب بخواند. زن‌عمو از پادشاه قول گرفت که دیگر مزاحم دکتر نشود. اما چند دقیقه بعد، پادشاه راه افتاد به طرف بالا و دستور داد من و بابا هم دنبالش برویم. زن‌عمو با نگرانی گفت: «مواظب باشید پادشاه دسته‌گل تازه‌ای به آب ندهد!»

در طبقه‌ی بالا، پادشاه الکی یک گلدان شیشه‌ای را برداشت و شروع کرد به گردگیری آن. دکتر روی مبل راحتی، توی کتاب غرق شده بود. پادشاه فوت محکمی به گلدان شیشه‌ای کرد که دکتر را ترساند.

عجیب است! من هر وقت یک گلدان شیشه‌ای را گردگیری می‌کنم، دکتر می‌بینم!

دکتر زورکی لبخند زد و گفت: «مشکلی دارید، جناب پادشاه؟ جایی‌تان درد گرفته؟»

پادشاه می‌خواست درباره‌ی صداها‌ی داخل شکمش برای دکتر توضیح بدهد. اما پدرم از این‌همه مزاحمت خجالت کشید و حرف پادشاه را قطع کرد. یعنی به‌جای او جواب داد: «جایی درد نگرفته... ما همیشه از این پنجره کوه را تماشا می‌کنیم. با برف‌هایی که رویش نشسته، خیلی باشکوه است.»

دکتر کتابش را بست. بلند شد و از پنجره به بیرون نگاه کرد. از چیزی که دید، خیلی تعجب کرد. عینکش را روی صورتش جابه‌جا کرد و دوباره نگاه انداخت. بعد گفت: «برف؟! الان وسط تابستان است و من هیچ برفی روی کوه نمی‌بینم. علت اصلی‌اش هم این است که اصلاً اینجا هیچ کوهی وجود ندارد!»

پدرم تندتند پرده را کشید و گفت: «نگاه نکنید. اشتباهی پیش آمده! آن پنجره‌ی طبقه‌ی پایین است که کوه دارد!»

دکتر دستش را گذاشت زیر چانه‌ی من و گفت: «دندان‌های این بچه احتیاج به سیم‌کشی دارند؛ یعنی ارتودنسی.» پادشاه گفت: «ارتودنسی توی این کاخ ممنوع است.»





دکتر گفت: «اشکال از استخوان‌هایتان نیست. باید بروید پیش چشم‌پزشک!» ده دقیقه بعد، پادشاه آمد توی آشپزخانه و گفت: «باز دکتر گم شده! زود باشید بیایید برویم بگردیم پیدایش کنیم!»

توی زیرزمین، دکتر روی یک تخت آهنی قراضه نشسته بود و با علاقه‌ی زیاد کتابش را می‌خواند. پادشاه الکی دور و بر تخت و توی قفسه‌ها دنبال چیزی گشت. آن وقت گفت: «ای بابا! چند بار بگویم من دنبال آچار شلاق می‌گردم، نه دنبال دکتر؟!»

دکتر سرش را بلند کرد و لبخند معنی‌داری زد. پادشاه چشم‌هایش را ریز کرد و با بدجنسی نقشه کشید. بعد در گوش پدرم پیچ کرد و دستورهای لازم را به او داد. آن‌ها دکتر را محکم با طناب به تخت آهنی بستند. یک چیزی هم گذاشتند لای کتاب دکتر تا صفحه‌اش گم نشود!

پادشاه شلوارش را با دست تکاند و گفت: «باید ببخشی، دکتر جان! اما نمی‌شود هر جا که ما می‌رویم شما هم آنجا باشی!»

دکتر، همان‌طور که دراز به دراز روی تخت بسته شده بود، سرش را گرفت بالا و گفت: «تعارف نکنید! بفرمایید چه کسی مریض است!»

پادشاه جواب داد: «کسی مریض نیست. ما آمده‌ایم کمی کلم‌ترش برای زن عمو ببریم. راستش می‌خواهیم شما را به‌زور برای ماهی‌کباب شب نگه داریم!»

بابا همه جا را گشت و بعد به پادشاه گفت: «انگار توی زیرزمین کلم‌ترش نداریم.»

پادشاه دستش را کرد توی یک قوطی حلبی و یک مشت میخ ریخت توی پیاله. بعد گفت: «دنیا چقدر عوض شده! پارسال توی همین قوطی کلم‌ترش داشتیم!»

بابا کمی از ناخن‌هایش را جویید. به میخ‌ها نگاه کرد و گفت: «میخ؟! یعنی می‌خواهیم ماهی‌کباب‌ها را برنیم به دیوار؟!»

من با کنجکاوای رفتن جلو. دستم را دراز کردم و یکی از میخ‌ها را برداشتم. پادشاه محکم زد پشت دستم و گفت: «ناخنک زن! بگذار برای شام!»

ما چند تا از پله‌های زیر زمین را برگشتیم بالا. اما یکهو

وقتی ارتودنسی می‌کنی، دندان‌هایت مثل کسی می‌شود که برای صبحانه، چرخ‌دستی فروشگاه را خورده!»

دکتر گفت: «دارم به شغل پدرم فکر می‌کنم. بچه که بودم، دوست داشتم لوله‌کش بشوم. هر وقت هم می‌آیم اینجا، مغزم پر از لوله و شیرآلات و زانویی می‌شود... بگذریم. بفرمایید! چه کسی دارو می‌خواهد؟»

پادشاه با احساس غرور و احترام گفت: «پدر من در جنگ جهانی دوم یک پایش را از دست داد، البته به علت دعا با مادرم بر سر یک کاسه ماست!...»

اجداد ما خیلی ماست دوست داشته‌اند، دکتر جان! اما من هر وقت یک ظرف ماست می‌خورم، استخوان‌هایم درد می‌گیرد. با خوردن ماست، هر شب هجده بار برای دست‌شویی رفتن بیدار می‌شوم. گاهی مثل این است که پشت یک کامیون در یک جاده‌ی پر از دست‌اندازهای ناجور خوابیده باشم. این خیلی ناراحت‌کننده می‌کند.»

چه جور وقت‌هایی احساس می‌کنید که پشت کامیون خوابیده‌اید؟

وقت‌هایی که پشت کامیون خوابیده‌ام!

پدرم به عنوان همراه مریض توضیح داد: «پادشاه گاهی یواشکی پشت کامیون مخفی می‌شود تا مجانی سفر کند!»

پادشاه پرسید: «همه‌ی این بیماری‌ها به‌خاطر خوردن ماست است، آقای دکتر؟!»

دکتر گفت: «ماست میکروب‌های مفیدی برای دستگاه گوارش دارد. اما زیاد خوردنش ممکن است باعث ناراحتی شود. شما هر بار چقدر ماست می‌خورید جناب پادشاه؟» پادشاه خودش را خاراند و هرچه فکر کرد نتوانست جواب بدهد. اما معلوم بود فکرهای بزرگی در سر دارد! دکتر به من گفت: «لطفاً برو پایین و یک سطل، یک قابلمه، یک کاسه و یک پیاله‌ی خالی بیاور تا جناب پادشاه را معاینه کنم.»

دکتر ظرف‌ها را روی میز چید و به پادشاه گفت: «لطفاً چشم چپتان را با دست بپوشانید. بعد به این ظرف‌ها نگاه کنید و بگویید کدام ظرف برای خوردن ماست مناسب است.»

پادشاه دستور پزشک را اجرا کرد و با کلی دقت سطل را نشان داد:

اولی از سمت راست!

پادشاه به ما چشمک زد و برگشت پیش دکتر. دکتر جان، یک چیزی یادم افتاد. فکر کردم شاید بخواهی یک نگاهی به لوزه‌هایم بیندازی! گاهی وقت‌ها لوزه‌هایم می‌جسبند به هم. به نظر من لوزه‌ها باید همیشه جدا از هم باشند. این بی‌احترامی به شغل شما پزشک‌هاست! دکتر گفت: «بی‌احترامی؟! پس باید لوزه‌هایتان را بفرستید کلاس آداب معاشرت!»

به هر حال ما با هزار بدبختی دکتر را باز کردیم و او هم لوزه‌های پادشاه را معاینه کرد. بعد گفت پادشاه باید سیگار را بگذارد کنار و از سبزی‌های تازه بیشتر استفاده کند.

پادشاه گفت: «ای بابا! نمی‌توانستی از روی همان تخت‌خواب سفارش خرید سبزی بدهی؟!»

بعد از چای، دکتر رفت توی اتاق استراحت تا بقیه‌ی کتابش را بخواند. زن‌عمو به او گفت در را ببند تا حواسش پرت نشود. پنج دقیقه بعد من و بابونه داشتیم از آنجا رد می‌شدیم. یکهو دیدیم پادشاه به در تنه زد و پرید توی اتاق استراحت! دکتر ترسید و کتاب از دستش پرت شد هوا. پادشاه گفت: «یک لنگه از دمپایی‌های روفرشی زن‌عمو توی آشپزخانه گم شده. آمده‌ام اینجا را بگردم، چون توی آشپزخانه بوی سیرابی می‌آید!»

جناب پادشاه، من از رفتار شما خیلی ترسیدم. صفحه‌ای هم که داشتم می‌خواندم گم شد. فکر کنم اگر خود زن‌عمو گم شده بود، شما با تانک وارد می‌شدید... بگذریم. بفرمایید باید کجا را معاینه کنم!

هرچه من و پادشاه دنبال لنگه‌دمپایی گشتیم، پیدایش نکردیم. پادشاه در گوشم گفت: «قرار بود پدرت لنگه‌دمپایی را از قبل بگذارد توی اتاق، اما انگار یادش رفته!»

بعد از این حرف، پادشاه به دکتر لیخند زد و گفت: «خسته نباشید. من فقط آمده‌ام دمپایی را ببرم. هر جا باشد، الان می‌رسد!»

دکتر پرسید: «کدام دمپایی؟!» همان موقع، دمپایی محکم خورد توی صورت دکتر و کتاب از دستش افتاد. بابا مأموریت فراموش شده را به یادآورده بود!

پادشاه گفت: «این دمپایی! مامان با پاهای کوتاه و بلند آمد توی اتاق و گفت: «بخشید! من دنبال یک لنگه از صندل‌های پاشنه‌بلندم می‌گردم که پاشنه‌های فلزی دارد! نمی‌دانم چه کسی آن را برداشته!»

دکتر صندل پاشنه‌بلند را داد به مامان و گفت: «بفرمایید! صندل شما چند لحظه قبل روی دماغ من بود!» پادشاه گفت: «دکتر در پیدا کردن صندل خیلی به ما کمک کردند. الان هم می‌خواهند گوش‌های من را معاینه کنند.»

نزدیک غروب، پادشاه و بابا روی پشت‌بام دنبال دکتر می‌گشتند. دکتر مثل موش از پشت این کولر می‌دوید پشت آن کولر و خودش را مخفی می‌کرد. پادشاه داد زد: «دکتر! دیگر راه فراری برایت نمانده! کتاب را بینداز زمین و خودت را تسلیم کن!»

دکتر این کارها را انجام داد. بابا هم او را بازرسی بدنی کرد تا کتاب دیگری توی لباس‌هایش مخفی نکرده باشد! بعد گفت: «گاهی می‌آیم پشت‌بام تا لباس‌ها را پهن کنم. وقتی از این بالا به پایین نگاه می‌کنم، سرگیجه می‌گیرم آقای دکتر... می‌شود یواشکی من را هم معاینه کنید؟!»

دکتر گفت: «درمانش ساده است. همیشه زیرپیراهنتان را روی بخاری خشک کنید!»

بعد از شام، دکتر رفته بود بالای دکل برق فشارقوی و کتاب می‌خواند! ماشین‌های آتش‌نشانی هم آمده بودند تا او را نجات بدهند. پادشاه بال‌هایی را که اختراع کرده بود بست به خودش. بعد زن‌عمو را هم گذاشت توی یک سبد بزرگ. می‌خواست زن‌عمو را ببرد بالا تا دکتر ریه‌هایش را معاینه کند.

صبح روز بعد، پادشاه و زن‌عمو با پاهای گچ‌گرفته روی دو تا تخت خوابیده بودند. دکتر هم بالای سرشان نشسته بود و کتاب می‌خواند! ■



خانه‌های از شکلات

معماری بازیگوش چیست؟



با شنیدن نام «خانه»، به ساختمانی چهارگوش با سقف و پنجره فکر می‌کنیم. اما در گوشه و کنار ایران و جهان، خانه‌هایی با شکل‌های عجیب یا متفاوت هم وجود دارند. معماری خانه‌ها بر اساس شرایط آب و هوا و نیازهای مردم انجام می‌گیرد. با این حال گاهی هم، خانه‌ها با نوآوری و حتی بازیگوشی ساخته می‌شوند. شما هم یک خانه‌ی عجیب را روی کاغذ طراحی کنید یا داستانی درباره‌ی یک خانه‌ی متفاوت بنویسید. نظرتان درباره‌ی خانه‌ی شکلاتی چیست؟!

باریک‌ترین خانه در لهستان

این خانه باریک‌ترین خانه‌ی دنیاست. باریک‌ترین خانه، بین دو ساختمان بسیار نزدیک ساخته شده است. عرض بعضی قسمت‌های این خانه آن‌قدر کم است که فقط یک نفر می‌تواند از آن عبور کند.



خانه‌های معلق اسپانیا

در اسپانیا خانه‌هایی روی لبه‌ی پرتگاه ساخته شده‌اند که انگار در هوا آویزان هستند. اگر از پایین به این خانه‌ها نگاه کنید، نگران می‌شوید که هر لحظه به اعماق پرتگاه سقوط کنند. اما نگران نباشید. سال‌های سال است که خانه‌های معلق، محکم سر جای خودشان ایستاده‌اند!



خانه‌ی وارونه در لهستان

در این خانه همه چیز برعکس است! سقف پایین است و وسایل خانه آویزان شده‌اند. بازدید از این خانه ما را حسابی گیج می‌کند.



خانه‌ی سیب در ژاپن

این خانه شبیه یک سیب بزرگ طراحی شده است. دیوارها و سقف آن هم مانند پوست سیب است. خانه‌ی سیب شبیه یک اسباب‌بازی بزرگ است. این خانه به بچه‌ها نشان می‌دهد که الهام‌گرفتن از طبیعت، دلپذیر است.

خانه‌های چرخان هلند

این خانه‌ها می‌توانند به آرامی بچرخند. صاحبان خانه می‌توانند جهت خانه را تغییر دهند تا نور خورشید یا منظره‌ی دلخواهشان را ببینند! البته در ایران هم چند رستوران گردان داریم.



خانه‌های گزوی در هلند

خانه‌هایی شبیه توپ که چند طبقه دارند. زندگی در یک خانه‌ی گزوی باعث می‌شود همه چیز متفاوت احساس شود.

خانه‌ی عجیب در ویتنام

خانه‌ای شبیه درخت جادویی با راهروهای پیچ‌درپیچ، پل‌ها و اتاق‌های عجیب. این خانه انگار از دل قصه‌های جادوگران بیرون آمده است.



خانه‌های مکعبی در هلند

این خانه‌ها مکعب‌هایی هستند که روی یک گوشه‌شان ایستاده‌اند. داخل آن‌ها هم پر از زاویه‌های عجیب است.



خانه‌های درختی تایوان

خانه‌های درختی تایوان از چوب طبیعی و بر روی درختان ساخته شده‌اند. آن‌ها به طبیعت آسیب نمی‌زنند. زندگی در چنین خانه‌هایی یعنی بیدار شدن با صدای پرندگان و دیدن جنگل از پنجره. به نظر می‌رسد همه‌ی بچه‌ها دوست دارند زندگی در خانه‌ی درختی را تجربه کنند.



خانه‌ی سفینه‌ای

این خانه‌ها شبیه بشقاب پرنده‌اند و انگار از فیلم‌های علمی-تخیلی آمده‌اند. دیدن آن‌ها حس سفر به فضا را زنده می‌کند.

خانه‌های حیرت‌انگیز در ایران

● در دل سنگ‌های آتشفشانی

در روستای کندوان آذربایجان شرقی، خانه‌ها در دل سنگ‌های آتشفشانی کنده شده‌اند. این خانه‌ها که شکلی مخروطی دارند، بیش از ۷۰۰ سال پیش ساخته شده‌اند.

● تراشیده در سنگ

در میمند کرمان، خانه‌ها در داخل صخره‌ها و سنگ‌ها ساخته شده‌اند. بعضی از این خانه‌ها به صورت چندطبقه روی هم قرار دارند. این نوع ساخت باعث می‌شود خانه‌ها همیشه در برابر گرما و سرما عایق باشند.

● خانه‌های دوستی

در روستای ماسوله (گیلان) خانه‌ها روی شیب کوه قرار دارند. بام هر خانه، حیاط خانه‌ی بالایی است. این معماری هر سال جهانگردان زیادی را به این روستا می‌کشد. معماری خاض ماسوله هم‌بستگی مردم را با هم بیشتر کرده است.

● ضد زلزله

بعضی از خانه‌های روستایی گیلان از چوب ساخته شده‌اند. این خانه‌ها بدون اتصال، روی پایه‌های سنگی گذاشته شده‌اند. این روش باعث می‌شود خانه‌های چوبی گیلان در برابر زلزله مقاوم باشند. ■



یک روز همراه با دانشمندان ردشناس

ردپا را دنبال کن!

قدم به قدم با دایناسور دونده

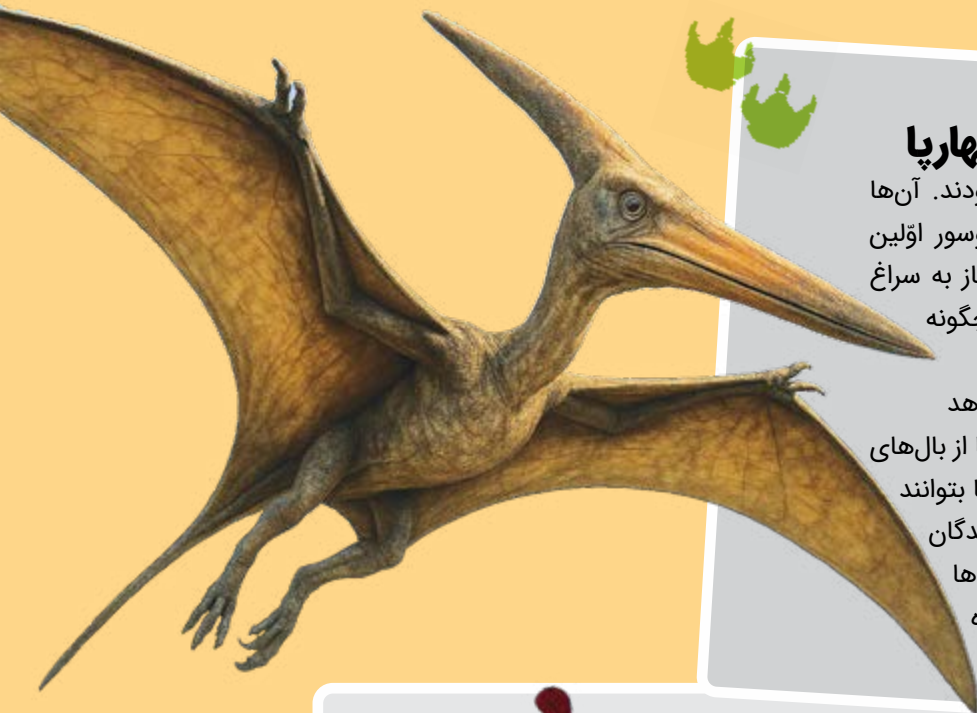
ردشناسی یکی از رشته‌های دیرینه‌شناسی است. دانشمندان این رشته، به ردپاها، لانه‌ها و نقب‌های جانوران علاقه‌ی فراوانی دارند. این آثار باقی‌مانده از موجودات زنده، داستان زندگی موجودات بسیار قدیمی‌اند. دانشمندان ردشناس می‌توانند این داستان‌ها را بخوانند و به زبان ساده برای ما بازگو کنند. امروز همراه آن‌ها می‌رویم تا راز چند رد پا را با هم کشف کنیم.



تروپود: دونده‌ی سرعت!

دوست دارید بدانید دایناسورها با چه سرعتی می‌دویدند؟ رد پاها به ما کمک می‌کنند سرعت دایناسورها را محاسبه کنیم. اگر طول پای دایناسور و فاصله‌ی بین رد پاها را بدانیم، همه چیز روشن خواهد شد. حالا می‌دانیم یک دایناسور «تروپود» با سرعت حدود ۴۳ کیلومتر بر ساعت می‌دویده است! البته گونه‌های بزرگ‌تر دایناسورها آهسته‌تر حرکت می‌کرده‌اند. رد پاها به ما کمک می‌کنند حالت راه رفتن دایناسورها را هم بفهمیم. فهمیدن حالت راه رفتن دایناسورها، اطلاعاتی هم درباره‌ی شکل پاها و بدن آن‌ها به ما می‌دهد. بعد از این نکته‌های مهم و جذاب، ما می‌توانیم بفهمیم کدام دایناسور شکارچی بوده و کدام یک، شکار می‌شده است.

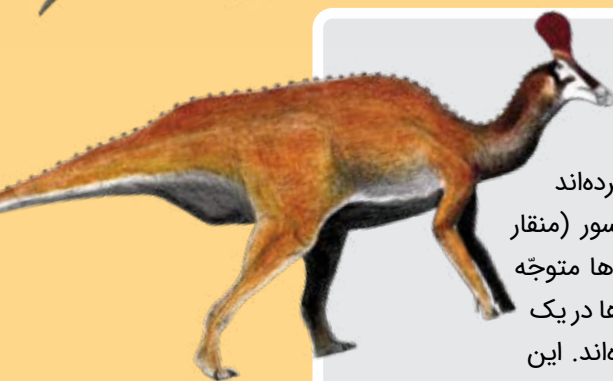




هم خرنده، هم پرنده، هم چهارپا

«پتروسور»ها خزندگانی با بال‌های بزرگ بودند. آن‌ها هم‌زمان با دایناسورها زندگی می‌کردند. پتروسور اولین جانوری بود که توانایی پرواز پیدا کرد. حالا باز به سراغ ردّ پاها می‌رویم. پرسش این است: پتروسور چگونه روی زمین حرکت می‌کرد؟

ردّ پاهای دیده‌شده در فرانسه نشان می‌دهد که پتروسورهای پرنده، چهار پا داشته‌اند. آن‌ها از بال‌های تاشده‌شان به همراه دو پا استفاده می‌کردند تا بتوانند روی زمین راه بروند. با این حساب، این پرندگان اولیه، چهار پا داشته‌اند. ردشناسان از روی ردّ پاها فهمیده‌اند که این موجودات سنگین چگونه راه می‌رفته‌اند و چگونه پرواز می‌کرده‌اند.



منقار اردکی‌ها در ترافیک گلّه‌ای!

از ردّ پاها اطلاعات زیادی درباره‌ی رفتار و سبک زندگی موجودات به‌دست می‌آید. ردشناسان هزاران ردّ پای موازی و طولانی را شناسایی کرده‌اند که همگی در یک جهت بودند. این ردّ پاها از دایناسورهای هادروسور (منقار اردکی) باقی مانده بودند. با اندازه‌گیری این ردّ پاها متوجه می‌شویم که حدود ۷۰ میلیون سال قبل، هادروسورها در یک گروه بزرگ با چندین خانواده در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند. این ردّ پاها نشان می‌دهد گیاه‌خواران گول‌پیکر ما، جاندارانی اجتماعی بوده‌اند. زندگی گروهی، خطر شکار شدن به دست گوشت‌خواران را کاهش می‌داد.



هدیه‌ی گردش علمی با دیرینه‌شناسان

جدول ردّ پاهای باستانی



جهان پنهان شن‌های ساحلی قدم‌زدن زیر میکروسکوپ

در جهان دو دانه‌ی شن یکسان پیدا نمی‌کنید



شن‌های ساحلی را دوست دارید؟ فکر می‌کنید قدم‌زدن روی شن‌ها با پای برهنه در ساحل دریا کیف دارد؟ گاهی با شن‌های ساحلی، چیزهایی درست کرده‌اید؟ آیا می‌دانید دنیایی ناشناخته در شن وجود دارد که می‌توانید زیر میکروسکوپ ببینید؟ شما از این به بعد موقع خالی کردن شن‌ها از توی کفش‌ها و وسایل سفرتان عصبانی نخواهید شد! این شن‌ها را برای نگاه کردن زیر میکروسکوپ به کار ببرید! حالا با هم زیر میکروسکوپ قدم می‌زنیم!



شن ساحلی زیر میکروسکوپ

یک دانه‌ی شن می‌تواند خیلی زیبا باشد. اما یک دانه‌ی شن ساحلی چیست؟ پاسخ این است: ممکن است خیلی چیزها باشد! پس همراه با دانه‌های شن ساحلی به طرف میکروسکوپ می‌رویم. زیر عدسی میکروسکوپ، دانه‌های شن شبیه جهان‌هایی کوچک هستند.



شن از کجا می‌آید؟

بیشتر دانه‌های شن، سنگ‌های کوچک هستند. بقیه‌ی شن‌ها بقایای تکه‌های جسد جانوران دریایی و گیاهان‌اند. پس از مرگ، قسمت‌های نرم این جسد‌ها می‌پوسد. امواج آب، قسمت‌های سخت را در هم می‌شکنند. پوسته‌ها، خارها و دیگر قسمت‌های سخت خرد می‌شوند. قطعه‌های ریز هم به صورت ذرات شن به ساحل می‌آیند. افراد کمی این راز را می‌دانند. اولین باری که شن‌ها را زیر میکروسکوپ می‌بینیم، شگفت‌زده می‌شویم. انگار با یک اثر هنری روبه‌رو شده‌ایم! می‌توانید شن‌های گوناگونی از سواحل مختلف جهان ببینید. هیچ دو دانه‌ی شنی شبیه به هم نیستند!

بالشتک شنی بسازید

ساحل شنی در اتاق شما

یک بالشتک شنی برای خستگی‌های مادر بزرگ یا پدر بزرگ بسازید. بالشتک شنی، گرما و فشار را به طور یکسان پخش می‌کند. این بالشتک به درمان گردن‌درد، گرفتگی عضلات و خستگی روزانه کمک می‌کند. وزن ملایم شن آرامش‌بخش است و برای سرماخوردگی و ناراحتی‌های گوارشی هم کاربرد دارد.

وسایل لازم

- ۱- شن ساحلی تمیز
- ۲- کیسه‌ی پارچه‌ای ضخیم (پارچه‌ی کتان، متقال چندلایه یا برزنت نازک)
- ۳- روکش پارچه‌ای قابل شست‌وشو
- ۴- نخ محکم یا زیپ

مراحل ساخت

شن را الک کنید و برای شست‌وشو داخل سطل آب بریزید. شن شسته‌شده را روی پارچه‌ی تمیز در آفتاب یا روی بخاری خشک کنید. بیشتر از نصف کیسه‌ی پارچه‌ای را با شن پر کنید (حدود دو سوم). دهانه‌ی کیسه را محکم بدوزید. بالشتک شنی را داخل روکش پارچه‌ای نرم بگذارید.

نکته‌ی مهم: از بالش شنی برای نوزادان و خردسالان استفاده نکنید.

روش استفاده

بالشتک شنی را می‌توان روی شوفاز و یا با اتو گرم کرد. شن برای مدت زیادی گرما را حفظ می‌کند. گرمای یکنواخت همراه با وزن طبیعی شن، گردش خون را افزایش می‌دهد و به بدن آرامش می‌بخشد. ■

۱ اردیبهشت

روز بزرگداشت سعدی



سعدی شیرازی، شاعر بلندآوازی ایرانی در قرن هفتم هجری در شیراز زندگی کرد. شعرهای سعدی، عشق و دوستی و عقل را به خوانندگان پیشنهاد می‌کنند. این شاعر شیرین‌زبان، راه و روش درست زندگی و رفتار اخلاقی را به ما آموزش می‌دهد. سعدی در سرودن شعرهایش از کلمات دشوار دوری می‌کرد. این ویژگی باعث شد فارسی‌زبانان با هر سطحی از سواد، از شعر او لذت ببرند. سعدی در گلستانش نمونه‌هایی از شاهکارهای نثر فارسی را برای ما به یادگار گذاشته است.

در زبان و ادبیات فارسی، نام سعدی با لقب‌هایی مانند «استاد سخن»، «پادشاه سخن» و «شیخ اجل» می‌درخشد.

وان روز که با تو می‌رود نوروز است
دریاب که حاصل حیات امروز است.

آن شب که تو در کنار مایی روز است
دی رفت، به انتظار فردا منشین

۹ اردیبهشت

ولادت امام رضا (ع)



امام رضا (ع) هشتمین امام شیعیان‌اند. ایشان در سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه متولد شدند. حضرت رضا (ع) پس از شهادت پدرشان امام موسی کاظم (ع) امامت را برعهده گرفتند. امام رضا (ع) از دانشمندان زمان بودند و سرچشمه‌ی معرفت و دانش به شمار می‌رفتند. ایشان با گفتار و رفتار خود، برابری انسان‌ها و ایمان به خداوند را به ما آموخته‌اند.

از سخنان امام رضا (ع)

- بر تو باد که: از پدر و مادر فرمان ببری، به آنان نیکی کنی، در برابرشان فروتن باشی و احترام پیشه کنی، صبور باشی و صداقت را در حضور آنان بالا ببری.
- هر کس اندوه مؤمنی را از دل او پاک کند، خداوند در روز قیامت، غم را از دلش پاک خواهد کرد.
- برترین خرد، خودشناسی است.

۱۰ اردیبهشت

روز ملی خلیج فارس

خلیج فارس یکی از مهم‌ترین آبراهه‌های دنیاست. کشتی‌های مسافرتی، باری و نظامی زیادی که در خلیج فارس رفت‌وآمد می‌کنند، برای جهان حیاتی‌اند. این خلیج بعد از خلیج مکزیک و خلیج هادسون، سومین خلیج بزرگ جهان است. خلیج فارس جزیره‌های زیادی دارد که هر یک از آن‌ها برای کشورمان مهم و باارزش است. نویسندگان جهانگردان همواره نام خلیج فارس را در نوشته‌هایشان به کار برده‌اند. نقشه‌ها و لوح‌های باستانی نیز از خلیج فارس یا دریای پارس نام برده‌اند.



۱۲ اردیبهشت

روز معلم

معلمان مانند پیامبران، انسان‌ها را از جهل و نادانی به سوی نور و آگاهی دعوت می‌کنند. در کشور ما شهادت استاد مرتضی مطهری را روز معلم نام‌گذاری کرده‌اند. استاد

شهید مرتضی مطهری معلم و استاد دانشگاه و از دانشمندان اسلامی بود. او کتاب‌های گوناگونی درباره‌ی قرآن، تاریخ اسلام، خداشناسی و فلسفه نوشته است. یکی از کتاب‌های دوست‌داشتنی او «داستان راستان» نام دارد که بچه‌ها از خواندن آن بسیار لذت می‌برند.



۲۵ اردیبهشت

روز بزرگداشت حکیم فردوسی

فردوسی شاعر بزرگ کشورمان حدود ۱۱۰۰ سال پیش در شهر توس (نزدیک مشهد مقدس) زندگی می‌کرد. شاهنامه‌ی فردوسی یکی از بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین کتاب‌های ما ایرانیان است. فردوسی در طول ۳۰ سال شاهنامه را نوشت و ۶۰ هزار بیت شعر برای ما به یادگار گذاشت. بسیاری از داستان‌ها و افسانه‌های ایرانی با شاهنامه به ما رسیده‌اند. داستان‌های شاهنامه نقش زیادی در شکل‌گیری فرهنگ کشور ما داشته است. بچه‌ها با خواندن داستان‌های شاهنامه، شجاعت، عدالت، عقل، دوستی و همبستگی را می‌آموزند. فردوسی با سرودن شاهنامه، زبان فارسی را از خطر نابودی نجات داد.

۲۷ اردیبهشت

شهادت امام محمد تقی (ع)

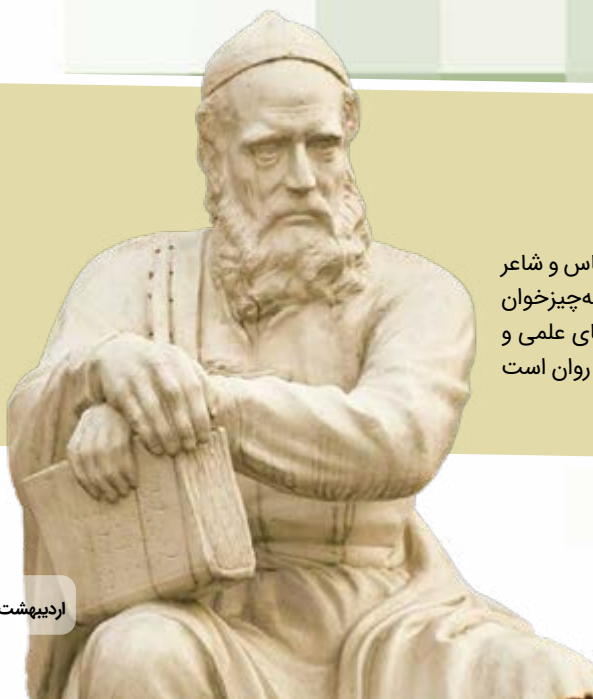
امام محمد تقی - فرزند امام رضا (ع) - نهمین امام شیعیان‌اند. مشهورترین لقب ایشان، جواد به معنای بخشنده بود. امام محمدتقی (ع) را به دلیل بخشنده‌گی و احسان فراوان «جوادالائمه» می‌خواندند. امام جواد (ع) در دوران کوتاه امامت خود، مردم را از گمراهی و بداندیشی دور کردند. ایشان می‌فرمایند: «اگر درهای آسمان و زمین به روی کسی بسته شود و او به خدا امیدوار باشد، خداوند گره کار او را باز می‌کند.»



۲۸ اردیبهشت

روز بزرگداشت خیام نیشابوری

حکیم عمر خیام نیشابوری، فیلسوف، ریاضیدان، ستاره‌شناس و شاعر ایرانی قرن پنجم هجری قمری بود. خیام دانشمندی همه‌چیزخوان بود و به رشته‌های مختلف علوم علاقه داشت. یافته‌های علمی و رباعیات ادبی او آوازه‌ی جهانی دارد. زبان شعر خیام ساده و روان است و در سرودن، از کسی پیروی نکرده است.



تلاش با احتمال خطا همراه است

به خودی گل زدن!

گل به خودی، تلخ ترین حادثه‌ی بازی

گل به خودی وقتی اتفاق می‌افتد که بازیکن یک تیم، توپ را وارد دروازه‌ی تیم خودش می‌کند. تردیدی نیست که این گل، بازیکنان تیم و طرفداران آن را ناراحت می‌کند. گل به خودی طبق قوانین ورزش‌ها، گل خورده به حساب می‌آید. این نوع گل، از گل زدن تیم حریف هم ناراحت‌کننده‌تر است. گل به خودی معمولاً عمدی نیست. این حادثه در اثر اشتباه، شرایط سخت و پیچیده‌ی بازی و اتفاقات پیش‌بینی نشده روی می‌دهد.

بعد از گل به خودی!

مربی‌های خوب و حرفه‌ای می‌دانند بازیکنی که بیشتر تلاش می‌کند، بیشتر با خطر اشتباه روبه‌رو می‌شود. دیکته‌ی ننوخته هیچ وقت غلط ندارد! به همین دلیل از او حمایت می‌کنند تا از تلاش خود پشیمان نشود. بازیکنان حرفه‌ای هم دور یار خود جمع می‌شوند و به او دل‌داری می‌دهند. این کار باعث حفظ روحیه‌ی او و قدرت تیم می‌شود.

یک بازی هیجان‌انگیز را تماشا می‌کنید. توپ به سمت مدافع می‌رود. او شروع به حرکت می‌کند. اما با یک اشتباه او، توپ به داخل دروازه‌ی خودی می‌رود. حتی بهترین بازیکنان دنیا هم گاهی گل به خودی زده‌اند. کسی که گل به خودی می‌زند، بعد از آن، ناراحتی شدید خود را از این اشتباه نشان می‌دهد. این یک نوع عذرخواهی از یاران تیم و هواداران آن است؛ کارهایی مثل گذاشتن دست‌ها روی سر، پوشاندن صورت با دست‌ها، به زیر انداختن سر و نگاه کردن به زمین، نشان دادن ناراحتی و حتی گاهی گریه کردن.

واکنش یاران و مربی

بهتر است در بازی‌های تیمی، اشتباه را به گردن یک نفر نیندازیم؛ حتی اگر او به خودمان گل زده باشد. معمولاً همه در موفقیت‌ها یا شکست‌های تیم سهم کوچک یا بزرگی دارند. پس بهتر است، به کسی که اشتباه کرده، روحیه بدهیم و از او حمایت کنیم. این به نفع تیم است.





چرا گل به خودی اتفاق می‌افتد؟

- ♦ فشار و هیجان زیاد بازی در مسابقه‌های مهم مانند بازی‌های نهایی
- ♦ شُر خوردن یا گیر کردن پا روی زمین
- ♦ تلاش مهار نشده برای جلوگیری از خطر حمله به دروازه
- ♦ برخورد توپ با بدن بازیکن
- ♦ اشتباه در هماهنگی و بده‌بستان توپ با دروازه‌بان
- ♦ حوادث پیش‌بینی نشده
- ♦ اشتباه‌های عجیب و غریب و گاهی خنده‌دار

گل به خودی در چند کشور

در کشورهای گوناگون، واکنش‌ها در برابر بازیکنی که گل به خودی زده، کمی متفاوت است. با بررسی این واکنش‌ها می‌توانیم به روحیه و خُلق و خوی مردم آن کشور، بیشتر پی ببریم.

♦ ژاپن: حمایت فراوان از بازیکن خطا کرده

ژاپنی‌ها از زمان مدرسه کار گروهی و تقسیم مسئولیت را فرا می‌گیرند.

♦ آلمان: بررسی علت خطا و ادامه‌ی بازی با برنامه‌ریزی

آلمانی‌ها به جای تنبیه بازیکن خطا کرده، سعی می‌کنند علت خطا را بفهمند.

♦ برزیل: شوخی با بازیکن خطا کرده و ادامه‌ی بازی با روحیه‌ی شاد

برزیلی‌ها سعی می‌کنند در هر شرایطی با حفظ روحیه‌ی شاد، توان خود را افزایش بدهند.

♦ ایران: روحیه‌دادن به بازیکن خطا کرده و اتحاد برای تلاش بیشتر

ایرانی‌ها همواره در شرایط سخت به کمک همدیگر می‌آیند و با فداکاری مشکلات را حل می‌کنند.

آمان از رسانه‌ها

مرتبان و بازیکنان خوب می‌دانند که سرزنش یاران در بازی، باعث ضعف تیم می‌شود. در برخی از کشورها این نکته رعایت نمی‌شود و رسانه‌ها هم فشار زیادی به بازیکن خطا کرده وارد می‌کنند.

جعبه‌ی کمک‌های اولیه‌ی گل به خودی!

چگونه عذر خواهی کنیم، یاد بگیریم و ادامه بدهیم؟

اگر روزی در مدرسه یا تیم محله، گل به خودی زده شود باید چه کار کنیم؟ کسی که گل به خودی زده باید اول نفس عمیق بکشد، با چند حرکت، ناراحتی و عذر خواهی خود را نشان بدهد، بعد سرش را بالا بگیرد و با اعتماد به نفس، به بازی ادامه بدهد. یادش باشد که او هنوز یک بازیکن خوب است و همه ممکن است اشتباه کنند. مهم این است که علت اشتباه را بفهمیم و به تلاش ادامه بدهیم. خطاها می‌توانند چیزهای زیادی به ما یاد بدهند.



شش جزیره‌ی گنج

توانایی‌های اسرارآمیز تو و هنرمندان دیگر

دوست داری در یک سفر اکتشافی با هم به جزیره‌ی گنج برویم؟ هر رشته‌ی هنری یک جزیره‌ی گنج است. تو در این جزیره‌ها گنج خودت را پیدا می‌کنی و دزدهای دریایی هم نمی‌توانند گنجت را بگیرند. تو در این جزیره‌ها توانایی‌های سحرآمیزی پیدا می‌کنی که همان گنج‌ها هستند. اینجا با هم به شش جزیره از جزیره‌های هنر می‌رویم. سعی کن با کمک دوستان نام بقیه‌ی رشته‌های هنری را هم به این فهرست اضافه کنی.



جزیره‌ی نقاشی

می‌توانی جهان‌های ناشناخته بیافرینی

نقاش می‌تواند دنیاها را با رنگ‌ها، خط‌ها و احساسات خودش بسازد. اگر نقاش شوی، می‌توانی با یک تکه کاغذ و یک مداد، چیزی خلق کنی. چیزی که همه دوست دارند آن را ببینند و برای همه ارزش دارد. نقاش می‌تواند هر چیزی را که می‌خواهد، به همان شکلی که دوست دارد، بکشد. این توانایی بزرگی است. می‌توانی احساسات خود را در نقاشیات نشان بدهی و به هر چیزی زندگی ببخشی. وقتی نقاشی می‌کشیم، یاد می‌گیریم که به جزئیات دقت کنیم.

جزیره‌ی شعر و داستان

می‌توانی به هر چیز، زندگی تازه بدهی

داستان‌گو با قدرت کلمات کاری می‌کند که مردم احساس دیگری داشته باشند و تصمیم دیگری بگیرند. نیروی داستان‌گویی، نیروی سحرآمیز است. شاعر و داستان‌نویس می‌تواند هر چیز را به شکلی تازه نشان دهد. شاعران و داستان‌نویسان از تکرار شدن زندگی جلوگیری می‌کنند. آن‌ها کاری می‌کنند که تاریخ مصرف زندگی، بی‌نهایت شود!

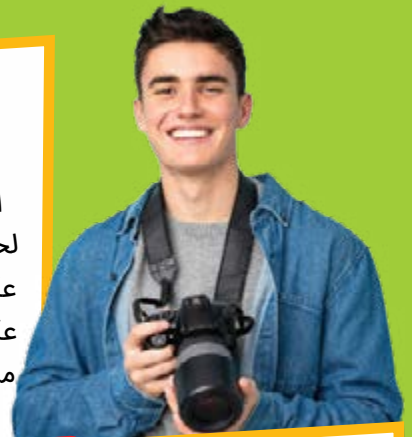
در داستان‌ها، قهرمان‌ها با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شوند و حل کردن آن‌ها را یاد می‌گیرند. پس داستان‌نویس به مردم کمک می‌کند تا بهترین راه‌حل‌ها را پیدا کنند.



جزیره‌ی عکاسی

می‌توانی جهان را متوقف کنی!

اگر عکاس شوی می‌توانی زمان را در جاهایی متوقف کنی! می‌توانی با یک دوربین، لحظه‌های مخفی در چیزها را پیدا کنی و برای همیشه در یک قاب نگه داری. وقتی عکسی می‌گیری، انگار تمام دنیا از حرکت می‌ایستد و به عکس تو نگاه می‌کند. عکاس، لحظه‌هایی را که هرگز تکرار نمی‌شوند، جاودانه می‌کند. از هنر عکاسی یاد می‌گیریم که لحظه‌های زندگی بسیار ارزشمند و غیرقابل تکرارند.



جزیره‌ی تئاتر و بازیگری

می‌توانی مشکلات آدم‌ها را حل کنی!

با تئاتر می‌توانی به هر شخصیتی که می‌خواهی تبدیل شوی! می‌توانی شخصیت‌هایی عجیب و غریب خلق کنی که در دنیای خیالی زندگی می‌کنند. در تئاتر، دنیای جدیدی را خلق می‌کنی که همه‌چیز در آن ممکن است. تو می‌توانی هر نقشی را بنویسی یا هر نقشی را بازی کنی. پس اینجا فرصت داری حرف‌هایی بزنی که در زندگی عادی، گفتن آن‌ها آسان نیست. در بازیگری ما با تجربه‌ی نقش‌ها و حس‌های متفاوت، احساسات خود و دیگران را بهتر می‌شناسیم.



جزیره‌ی موسیقی

می‌توانی فرمانروای دنیای احساسات باشی

اگر آهنگساز یا نوازنده شوی، با آهنگ‌هایت، حال مردم را تغییر می‌دهی. تو می‌توانی کاری کنی که آن‌ها مهربان‌تر باشند، بیشتر فکر کنند یا شاد شوند. با موسیقی می‌توانی احساساتی را به گوش برسانی که هیچ کلمه‌ای برای گفتن آن‌ها نداری. تو با موسیقی‌ات فرمانروای دنیای احساسات می‌شوی.



جزیره‌ی طنز

می‌توانی اخم‌ها را به خنده تبدیل کنی

هنرمند طنزپرداز، زندگی را به چیز شادتری تبدیل می‌کند. او کمک می‌کند دردها و ناراحتی‌ها را راحت‌تر تحمل کنیم. او می‌داند چگونه انتقاد کند که کسی از او نرنجد. طنزپرداز به مردم یاد می‌دهد چگونه همدیگر را تحمل کنند. او عیب‌های خودش و دیگران را با خنده نشان می‌دهد. بنا بر این، طنزپرداز دشمن غرور و خودخواهی است. تو می‌توانی طنز بنویسی یا بازیگر کمدی باشی. هر کدام از این‌ها را که انتخاب کنی مردم تو را خیلی زیاد دوست خواهند داشت. تو لحظه‌ها و دقیقه‌های بی‌حوصلگی و ناامیدی را پر از نشاط و امید می‌کنی.



گرگم به هوای فضایی

به کوشش زهرا حیدرعلی

این منم

سلام! من بهار حسام‌پور، دانش‌آموز پایه‌ی پنجم دبستان هستم. می‌خواستم با نویسندگی کتاب‌های «این منم» صحبت کنم. ایشان کتاب‌های زیادی برای هم‌سالان من نوشته است.

من خیلی کتاب‌های شما را دوست دارم، چون در آن‌ها از شخصیت‌های معروف و زندگی آن‌ها نوشته‌اید و ما بچه‌ها را با جزئیات زندگی آن‌ها آشنا می‌کنید. دوست دارم روزی برسد که من هم‌ای کتاب‌ها را خوانده باشم. من چهار جلد از کتاب‌های شما را خوانده‌ام: ماری کوری، هِلن کِلِر، انیشتین و والت دیزنی.

برای مثال، ماری کوری با اینکه دختر بود و در زمان زندگی او فقط پسرها حق رفتن به دانشگاه داشتند، باز هم به تلاش خود ادامه داد. او اولین زنی بود که در دو رشته‌ی مختلف، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شد. من از شما خیلی ممنونم؛ به خاطر اینکه با مطالعه‌ی این کتاب‌ها یاد گرفتم آدم‌های معمولی می‌توانند دنیا را تغییر دهند.

بهار حسام‌پور پایه‌ی پنجم از یوانات



تسلیم نمی‌شوم

من نمی‌گویم توی همه چیز کامل هستم. هیچ‌کس کامل نیست. اما من برای هر چیزی تلاش می‌کنم. یکی را می‌بینی می‌خواهد درس بخواند. بعد می‌گوید سخت است و ولش می‌کند! ولی من می‌روم توی آن و دیگر ولش نمی‌کنم. تسلیم نمی‌شوم. کار نیکو کردن از پر کردن است. من آن را به سمت خودم می‌کشم! اگر داخلش نروم، هیچ‌وقت نمی‌فهمی چه استعدادی داری! من ژیمناستیک رفتم، کلاس خوش‌نویسی رفتم، نقاشی رفتم و استعدادم را پیدا کردم.

محمّدماهان محمّدی ۱۱ ساله از مشهد



نامه به نویسنده

خورشید

سلام! اسم من مهرسا است. از کتاب شما «خواب یا بیدار» خیلی خوشم آمد. معنی اسم من خورشید است و دوست دارم وقتی بزرگ شدم، یک کتاب درباره‌ی خورشید بنویسم. من کتاب‌های شما را خیلی دوست دارم.

مهرسا جعفری تبار ۱۱ ساله از مسجدسلیمان



ترتیم به هوای فضایی

یک روز عادی زنگ تفریح خورد. یکدفعه آتش از زیر مدرسه‌مان آمد بیرون! مدیر مدرسه اعلام کرد: همه بروند کلاس‌هایشان. مدرسه می‌خواهد پرواز کند! همگی جا خوردیم. من و مصطفی به مدیر گفتیم اینجا چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ آقای مدیر گفت: این یک پروژه‌ی علمی است. من و مصطفی فهمیدیم که مادرهایمان کلاه فضایی، قرمه‌سبزی آبی و بستنی فضایی را برای چه در کیف‌هایمان گذاشته‌اند! فهمیدیم که چرا دیروز و امروز خانمان به ما درس نداد و اضطراب زیادی داشت. چون او ترس از ارتفاع دارد. وقتی مدرسه پرواز کرد، یک چاپگر غذا از بغل میزهایمان که تخت شده بودند، در آمد!

ناگهان صدایی آمد. همه‌ی مدرسه تبدیل شد به یک ایستگاه فضایی بین‌المللی که خیلی پیشرفته بود. با نورهای آرجی‌بی که همه چیز را شبیه‌سازی و رنگ می‌کرد. یکدفعه دکور کلاسمان عوض شد و از زیر میزهای کوچولو یک دگمه درآمد. یک رایانه‌ی پیشرفته بود که توی آن همه‌ی مشق‌هایمان و بازی‌های ویدیویی را داشت. ما رسیدیم به سطح ماه. آنجا جاذبه از کار افتاد و ما پا در هوا ماندیم!

ما به چاپگر غذا یک همبرگر سوسیسی با سس اضافه سفارش دادیم. همه یک تگه خوردند و کیف کردند. صبح که شد، ما درس‌هایمان را خواندیم و شناور در هوا از در کلاس عبور کردیم. منظره‌ی آنجا دلربا بود. ما در هوا مانده بودیم و گرگم به هوای فضایی بازی می‌کردیم. آسمان شکل عجیبی شده بود. همه در هوا مانده بودند و داشتند از ماکارونی عجیبشان لذت می‌بردند.

محمّدحسین حسینی میلانی ۹ ساله از تهران





بازرسی قاشق و چنگال

شناسایی غذاخوری گتیف!

همه گاهی بیرون از خانه غذا می‌خورند. وقتی گرسنه باشیم، بوی کباب یا مرغ برشته، ما را به طرف اغذیه‌فروشی می‌کشد. با این حال، ممکن است خطر در انتظار ما باشد. باید از بهداشتی‌بودن جایی که قرار است میزبان ما باشد، مطمئن شویم. همچنین اگر برای خانه از بیرون غذا سفارش می‌دهیم، باید سالم‌بودن غذا را در نظر بگیریم. شما می‌توانید از طرف خانواده، بازرس ویژه‌ی بهداشت باشید. این کار اصلاً خجالت ندارد. فقط بگویید: ببخشید! چند پرسش کوچولو!



نرگس الهیاری

بازرس هستم

خوش‌حالم که شما هم داوطلب شغل بازرسی قاشق‌چنگال شده‌اید. این کار از سلامتی خانواده‌ی شما و شهروندان دیگر مراقبت می‌کند. غذاهای آلوده ممکن است باعث بیماری‌های آشکار و پنهان شوند. همچنین، مسمومیت‌ها در موارد بسیاری، کار را به بیمارستان و حتی مرگ می‌کشانند. یک بازرسی قاشق‌چنگال می‌تواند به جلوگیری از این رویدادهای غم‌انگیز کمک کند. نتیجه‌ی بعدی کار بازرسی این است که رستوران‌های غیربهداشتی، کم‌کم مجبور می‌شوند دقت بیشتری برای رعایت بهداشت به خرج بدهند. اولین روز کاری شما مبارک! در این روز باید اعضای خانواده را از مسئولیت جدیدی که بر عهده گرفته‌اید، باخبر کنید. بعد هم از آن‌ها خواهش کنید که همکاران خوبی برای شما باشند.

آغاز عملیات شناسایی

■ **تعجب نکنید:** عملیات بازرسی، از سرویس بهداشتی رستوران آغاز می‌شود! شاید بپرسید رستوران چه ربطی به دستشویی دارد... دانشمندان بهداشت می‌گویند: «اگر جایی که همه می‌بینند، تمیز نباشد، بدون شک آشپزخانه هم تمیز نیست!» پس با سرزدن به سرویس بهداشتی، می‌توانید بفهمید آن رستوران چقدر به بهداشت اهمیت می‌دهد.

■ **مأموریت بازرسی:** بررسی کنید که آیا صابون مایع و دستمال‌کاغذی وجود دارد؟ اگر دست‌ها درست شسته نشوند، باکتری‌ها سفرشان را از دستشویی آغاز می‌کنند. بعد هم روی غذای شما مشغول استراحت می‌شوند!



سلام به کارکنان زحمتکش

بازجویی آغاز می‌شود



اگر میز، ظرف سس یا نمکدان، چرب و چسبناک باشند، یعنی خوب ضدعفونی نشده‌اند. سطوح پلاستیکی آلودگی‌ها را بیشتر به خود جذب می‌کنند. در یک رستوران پاکیزه، میزها و وسایل دیگر به صورت مرتب ضدعفونی می‌شوند. ذرات غذای روی میز محیطی مناسب برای رشد میکروب‌هاست.

کار آشپزها و کارکنان سالن مثل فضاها مهم است!
 آیا موهایشان را با کلاه یا تور سر پوشانده‌اند؟ (فراموش نکنید که موها منبع آلودگی هستند).
 روپوش‌های آن‌ها سفید و کاملاً تمیز است؟
 ناخن‌ها کوتاه شده و تمیز است؟ توجه داشته باشید که ناخن‌های بلند، مخفیگاه اصلی انگل‌هاست.

آیا از دستکش استفاده می‌کنند؟ آیا با همان دستکش، به پول، گوشتی و هر چیز آلوده‌ای دیگر دست می‌زنند؟ اگر این‌طور است، بازرس گزارش نامیدکننده‌ای درباره‌ی این رستوران خواهد داد.



کارت شناسایی سلامت (مجوز مخصوص آشپزها)

همه‌ی کارکنان
 اغذیه‌فروشی‌ها
 باید کارت سلامت
 داشته باشند. شاید
 آشپز در ظاهر تمیز
 باشد اما از کجا بدانیم

که بیماری مسمی ندارد؟
 کارکنان اغذیه‌فروشی‌ها باید کارت
 بهداشت داشته باشند. اگر آن‌ها بیمار باشند، ممکن است بیماری
 از راه غذا به شما منتقل شود. کارت‌های بهداشت باید در جایی
 که همه‌ی مشتریان می‌بینند، نصب شود.

یک جای کار بو می‌دهد!

بازرس با هر بوی مشکوکی در غذاخوری، زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد. در رستوران نباید بوی توالت، بوی عرق، بوی گندیدگی، بوی سیگار، و بوی روغن سوخته احساس شود. هر کدام از این بوها بازرس را وادار می‌کند که گزارش غیرقابل استفاده‌بودن آن رستوران را بدهد.

کارت شناسایی بازرس قاشق چنگال

با احترام تذکر بدهید

برای خودتان کارت «بازرس قاشق و چنگال» صادر کنید.

نام و نام خانوادگی بازرس:

این کارت گواهی می‌کند که:

من حق دارم از بهداشت و سلامت رستوران شما مطمئن شوم.

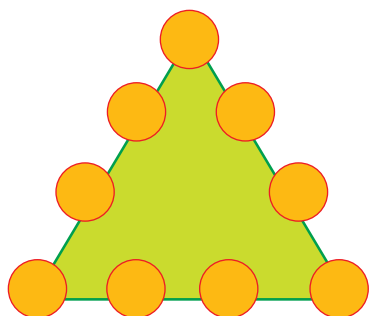
رستوران شما از نظر رعایت بهداشت، در یکی از این چهار دسته‌ها قرار می‌گیرد:

عالی ☐ خوب ☐ نیازمند به رعایت بیشتر ☐ ضعیف ☐



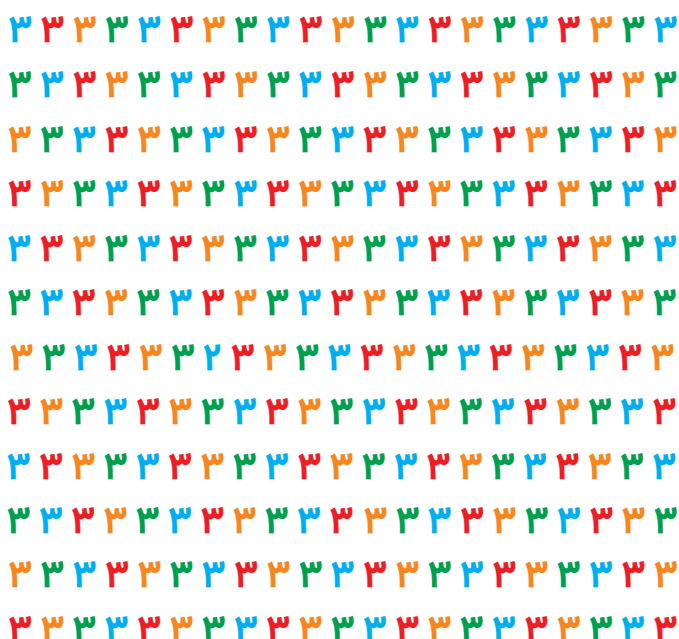
هفده!

عددهای ۱ تا ۹ را طوری داخل این دایره‌ها قرار دهید که حاصل جمع عددهای هر ضلع، ۱۷ شود.



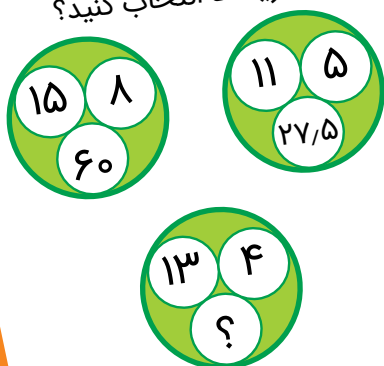
عددگم شده

می‌توانید در ۳۰ ثانیه عدد ۲ را در میان عددهای ۳ پیدا کنید؟



جای خالی

با دقت در رابطه‌ی عددها، می‌توانید عدد را از میان گزینه‌ها انتخاب کنید؟



الف: ۲۵ ب: ۳۲ پ: ۴۴ ت: ۲۶

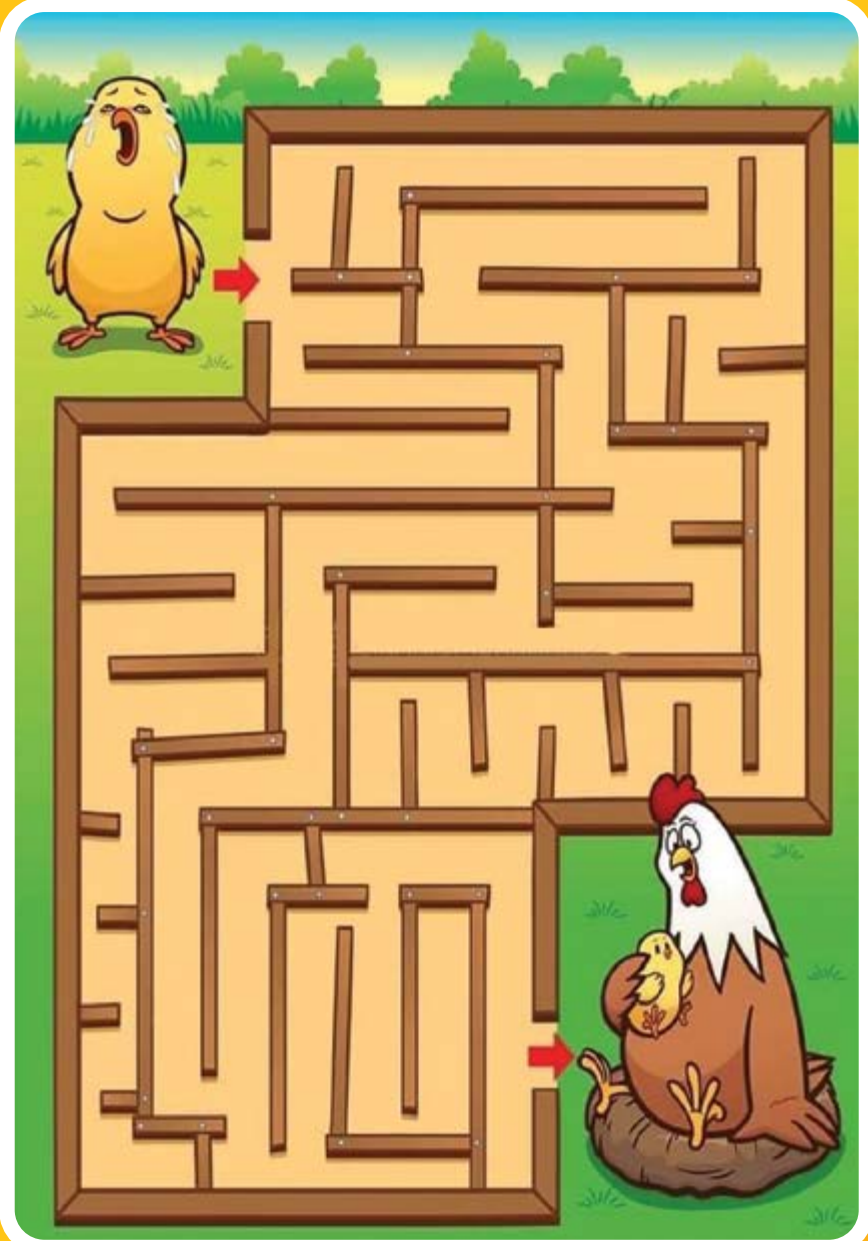
معمای قهوه

مردی وارد یک رستوران می‌شود و یک فنجان قهوه سفارش می‌دهد. او پس از نوشیدن یک جرعه از قهوه پولش را پرداخت می‌کند و از رستوران خارج می‌شود. چرا او قهوه‌اش را کامل نمی‌نوشد؟



جوجه

این جوجه را با انتخاب مسیر درست، در دو دقیقه به مادرش برسانید.



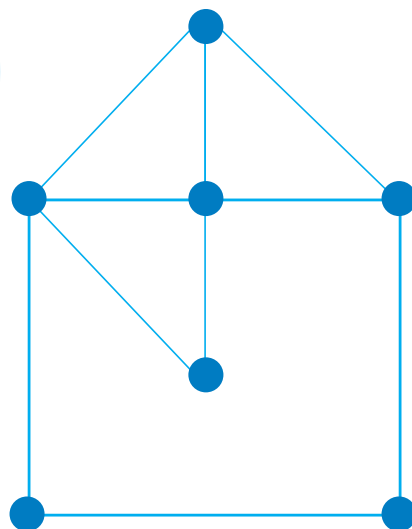
سودوکوی ۶ در ۶

جدول ۶ در ۶ را با عددهای ۱ تا ۶ پر کنید؛ طوری که هر ردیف افقی و عمودی و مربع‌های دو در سه بدون تکرار عددها باشند.

	۴				
۵	۲	۱	۴	۶	
۲	۳	۴	۶	۵	
			۳		
	۶			۱	
		۵			

عبور دوباره ممنوع!

بدون اینکه مداد از روی کاغذ برداشته شود، این شکل را به‌طور کامل رسم کنید. یادتان باشد نباید از روی هیچ خطی دو بار عبور کنید.



دستبند همکاری

زهرة لطفی

کوچکترین
دستگاه بافندگی
برای شما

دستبند همکاری یک هدیه‌ی کوچک و رنگارنگ است. بچه‌ها دستبندها را برای عضویت در گروه‌های فعالیت اجتماعی یا درسی می‌بافند. آن‌ها این دستبندها را به خواهر، برادر، یا دوستانشان هدیه می‌دهند. اینجا با کوچکترین دستگاه بافندگی، کارگاه تک‌نفره‌ی خودتان را راه‌اندازی می‌کنید.

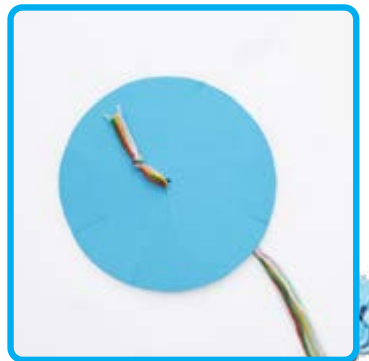
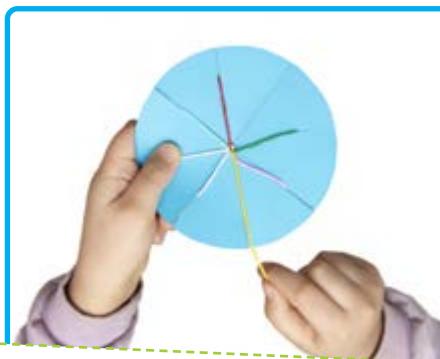
نشانه‌ی همکاری

گفته‌اند وقتی کسی به دوستش دستبند یادگاری می‌دهد، خوب است گیرنده، آن را به دستش نگه دارد؛ این‌طوری آرزوی دو دوست برآورده می‌شود. اگر دستبند نشانه‌ی همکاری باشد، شاید این اعتقاد درست از آب دربیاید. دستبند به ما یادآوری می‌کند که همکاری و تلاش جمعی را ادامه بدهیم؛ بنابراین رسیدن به آرزوها آسان‌تر خواهد شد.

وسایل موردنیاز

- هفت تگه رنگی (هر کدام به طول ۶۰ سانتی‌متر)
- الگوی کاغذی
- قیچی





مراحل ساخت دستبند همکاری

۱. یک دایره از مقوای ضخیم ببرید و با مداد آن را به هشت قسمت تقسیم کنید. هر خط را با قیچی خیلی کم به سمت داخل ببرید.
۲. وسط دایره را به اندازه‌ای سوراخ کنید که بندها از آن عبور کنند.
۳. همه‌ی بندهایتان را از یک طرف به هم گره بزنید و از سوراخ وسط رد کنید.
۴. هر کدام از بندها را داخل یک شکاف دایره قرار دهید. یک شکاف خالی هم باقی بماند.
۵. شکاف خالی را به سمت خودتان بگیرید، سؤمین بند را بردارید و داخل شکاف خالی قرار دهید.
۶. دایره را در جهت عقربه‌های ساعت بچرخانید تا دوباره برش خالی دایره طرف خودتان قرار بگیرد. سؤمین بند را وارد برش خالی کنید.
۷. این کار را آن قدر تکرار کنید تا بافتتان به اندازه‌ی دلخواه بلند شود.
۸. در آخر، دو طرف بافت را به هم گره بزنید. بفرمایید، دستبند شما حاضر است! ■

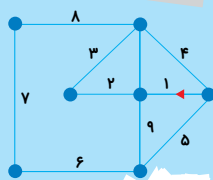
چهار فایده‌ی دستبندبافی

بافت دستبند به ما کمک می‌کند تا:

- مهارت دست‌هایمان را افزایش دهیم.
- در شناخت الگوها و تمرکز بر آن‌ها موفق باشیم.
- صبر، نظم و تلاش را برای رسیدن به نتیجه بیاموزیم.
- از یک بافت ساده شروع کنیم تا بعدها چیزهای بزرگ‌تری ببافیم.



عبور دوباره ممنوع!



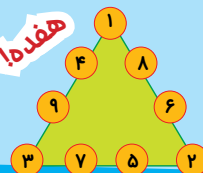
معمای قهوه

مرد مدتی قبل، حس چشایی‌اش را از دست داده بوده است. با این کار، او می‌خواست بفهمد حس چشایی‌اش را دوباره به دست آورده است یا نه!

جای خالی

گزینه‌ی ت
 $15 \times 8 = 120$ $120 \div 2 = 60$
 $11 \times 5 = 55$ $55 \div 2 = 27.5$
 بنابراین $52 \div 2 = 26$ $13 \times 4 = 52$

هفده!



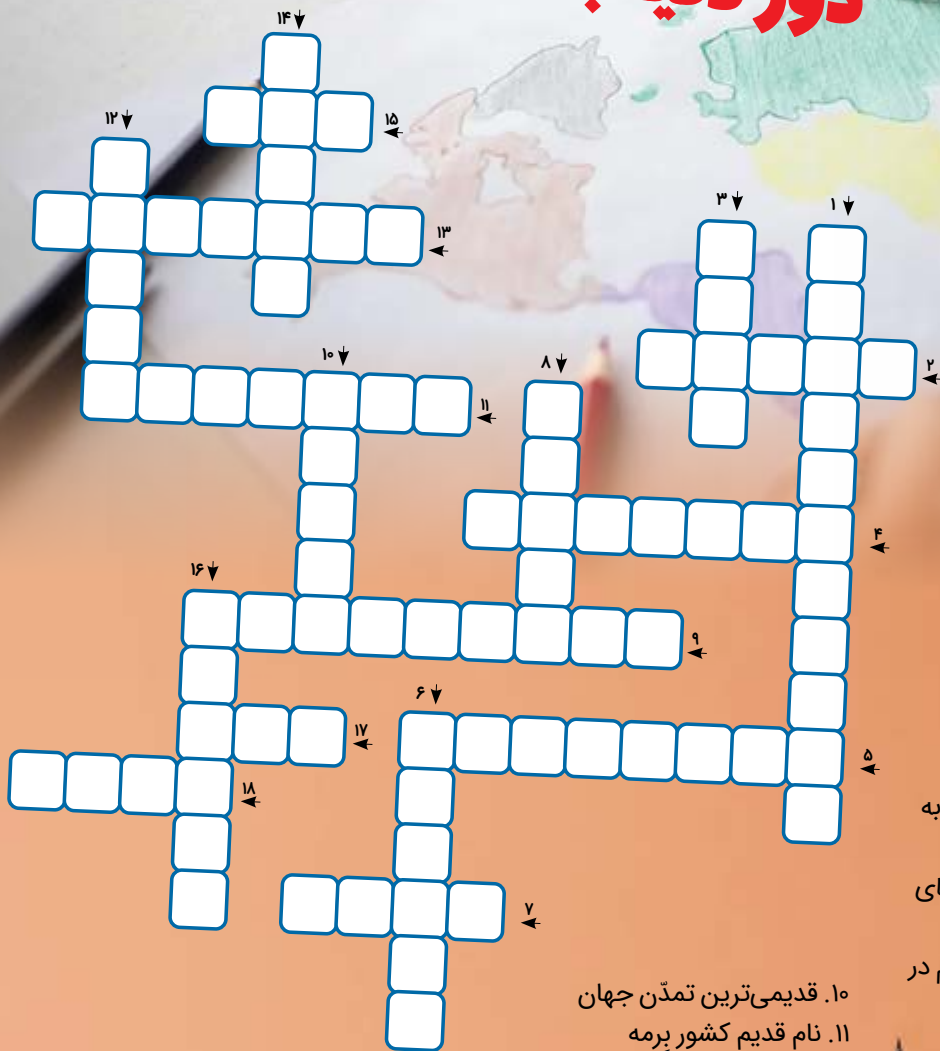
پاسخ سرگرمی

سودوکوی ۶ در ۶

۶	۴	۳	۱	۲	۵
۵	۲	۱	۴	۶	۳
۲	۳	۴	۶	۵	۱
۱	۵	۶	۳	۴	۲
۳	۶	۲	۵	۱	۴
۴	۱	۵	۲	۳	۶

جدول کشورهای جهان

دور دنیا با مداد و پاک کن



۱. کشور ژاپن، شرقی‌ترین کشور کره‌ی زمین است. به خاطر همین، به آن سرزمین ... می‌گویند.
۲. کشوری در آمریکای جنوبی که بزرگ‌ترین جنگل‌های بارانی را دارد.
۳. شهری در ایتالیا که روی آب ساخته شده و مردم در آن با قایق رفت و آمد می‌کنند.
۴. کشور اروپایی شاد
۵. جمعیت کانگوروهای این کشور، بیشتر از جمعیت مردم آن است.
۶. می‌گویند این کشور ارتش و پشه ندارد.
۷. کشور اروپایی با قدبلندترین مردان
۸. این بازی فکری که شاه و وزیر دارد در کشور هند اختراع شد.
۹. جشن ... هر سال در کشور اسپانیا برگزار می‌شود.

۱۰. قدیمی‌ترین تمدن جهان
۱۱. نام قدیم کشور برمه
۱۲. گونه‌ی راه‌راه این چهارپا کمیاب است.
۱۳. بیشتر آب شیرین جهان در این قسمت کره‌ی زمین است.
۱۴. مردم سنگاپور، لباس‌های خود را روی شاخه‌های این گیاه خشک می‌کرده‌اند. امروزه در آپارتمان هم نگهداری می‌شود.
۱۵. مهم‌ترین محصول کشاورزی هند
۱۶. ایسلند هم یخچال دارد و هم آتشفشان؛ به همین دلیل به سرزمین ... مشهور است.
۱۷. کشوری که بیشترین گونه‌های پروانه را دارد.
۱۸. برج مشهور کشور فرانسه

رویای شیرین

دوست

♦ ناصر کشاورز

دلم یک دوست می‌خواهد
که خیلی مهربان باشد
دلش اندازه‌ی دریا
به رنگ آسمان باشد

کسی باشد پر از شب‌نم
پُر از پروانه، آهو، آب
صدایش چکه‌ای آواز
نگاهش تکه‌ای مهتاب

کسی باشد که حرفم را
بفهمد با دل و جان
پرستوی دلم راحت
بخوابد توی دستانش

دلم می‌خواهد او چیزی
شبیه برف و مه باشد
و جنس دست‌هایش از
هوای پاک ده باشد

همیشه صبح تا شب من
در این رؤیای شیرینم
تمام صورتم چشم است
ولی او را نمی‌بینم.

سنگ‌ها

♦ ریحانه نوری

فکر می‌کنم
مثل آن زمان که با دعا مرا
از نگاه غصه دور می‌کنی

توی گوش آب‌ها
مرور می‌کنی:

«رود من! برو!
از تمام سنگ‌ها
عبور می‌کنی.»

بیرون

♦ لارنس فرلینگتی

مغازه‌ی آبنبات‌فروشی
با کاغذهای رنگارنگ برق‌برقی
جایی که برای اولین بار
به خیال دل بستم
بیرون، برگ‌ها بر زمین می‌ریختند.

شادی

♦ مریم هاشم‌پور

من یک صدف بزرگ و خوشگل بودم
روی شن خیس و نرم ساحل بودم

حالا که فقط تکه‌ای از من مانده
یک بچه مرا به دامنش چسبانده

چرخ‌زد و بر دامن او چرخیدم
خوش حال شدم که خنده‌اش را دیدم.



پیتزای دم گوشت

خوش مزه‌ای که خیلی به شما نزدیک است!

اگر دوست داری با پیتزا خوش حال شوی، می‌توانی خودت آن را بپزی! برای خوردن این پیتزا لازم نیست راه دوری بروی یا به اغذیه‌فروشی تلفن بزنی. این پیتزا تقریباً به اندازه‌ی گوش‌هایت به تو نزدیک است! آیا عاشق اعضای خانواده‌ات هستی؟! می‌خواهی آن‌ها را به یک غذای داغ و جذاب دعوت کنی؟! اگر این‌طور است، تو حتی به تنور پیتزا هم احتیاج نداری. عشق بهترین تنور برای پختن پیتزای داغ است!

مواد لازم

- نان برشته: ۶ عدد
- سس گوجه‌فرنگی: حدود ۴ قاشق غذاخوری
- پنیر پیتزا: حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ گرم
- مرغ پخته‌ی ریش‌ریش‌شده: نصف لیوان
- فلفل دلمه‌ای خردشده: نصف عدد
- زیتون حلقه‌شده (اگر دارید): ۳ تا ۴ عدد
- ذرت، قارچ، پیاز و مواد دلخواه دیگر!
- ادویه: نمک، پودر آویشن، فلفل سیاه

طرز تهیه

۱. روی هر نان، یک‌لایه سس پیتزا بمالید. سس پیتزا از ترکیب رب گوجه‌فرنگی، کمی روغن زیتون، نمک، فلفل و آویشن آماده می‌شود.
۲. هرچه دوست دارید اضافه کنید؛ مرغ، ذرت، قارچ و زیتون، پیاز، گوجه‌گیلاسی و... . مواد باید به صورت یکسان روی نان پخش شود.
۳. حالا روی همه‌ی مواد، پنیر پیتزا بریزید. بعد روی پیتزایتان کمی پودر آویشن و فلفل بپاشید.
۴. ماهی‌تابه‌ی نجسب را با کمی روغن چرب کنید و روی حرارت ملایم بگذارید.
۵. پیتزاها را داخل ماهی‌تابه کنار هم بچینید. در ماهی‌تابه را بگذارید و حرارت را خیلی کم کنید. پنیر به آرامی ذوب می‌شود و نان‌ها رنگ طلایی می‌گیرند. حدود ۸ تا ۱۰ دقیقه برای این کار کافی است. حالا پیتزای دم گوشت شما حاضر است!

می‌توانید پیتزا را با نان لواش، تافتون و حتی بربری هم درست کنید. فقط لازم است که نان‌ها را به شکل مربع‌های یک‌اندازه برش بدهید.

